

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز بحث فقهی را انجام می دهیم و بحث اصول را دیگر از فردا اگر خدا بخواهد ادامه می دهیم.

در ابواب مرتد، عرض شد که صحبت در دو جور ارتداد است:
یکی ارتداد ملی و دیگری ارتداد فطری.

ارتداد ملی آن ارتدادی است که مسبوق به شرک باشد.

و ارتداد فطری آن ارتدادی است که مسبوق به اسلام باشد، کلا الأبوین أو أحد الأبوین، اینها مسلمان باشند. این ارتداد، ارتداد فطری است.

آن وقت در این زمینه، دیگر روایات زیاد است و ما این روایات را می خوانیم، آن روایاتی است که در آنها ماده اشتراک وجود دارد که بر محوریت این دو ارتداد است، آنها هیچ، آن روایاتی که در آنها مواد دیگر هست، آن روایات را مورد نظر بیاوریم تا اینکه ببینیم چه می شود؟

یک دسته از آن روایات، روایات ابوابی است که در مورد صبی و صبیبه است:

عن أبي عبد الله عليه السلام: في الصبي يختار الشرك و هو بين أبويه قال: لا يترك و ذاك إذا كان أحد الأبوين نصرانياً. خب این بحث در مورد صبی است که چون صبی تکلیف ندارد، در اینجا در روایت دارد لا یُترک یعنی مجبور می شود بر اسلام، اما نباید این را به قتل رساند، در صورتی که هنوز قلم تکلیف بر او قرار نگرفته.

روایت دیگر عن أبي عبد الله عليه السلام في الصبي إذا شبَّ فاختر النصرانيَّة و أحد أبويه نصرانيَّ أو مسلمين قال: لا يترك ولكن يُضربُ على الإسلام خب در اینجا صبی اختیار نصرانی می کند ولی حضرت در اینجا می فرمایند که باید این زده بشود بر اسلام، معنای یضرب علی الاسلام این نیست

که حدّ بر او جاری بشود چون صبی حدّ ندارد، معنایش این است که باید تنبیه بشود و سر خود نباید کاری را انجام بدهد. مثلاً فرض کنید که یک صبی هست، بچه است، ده ساله، دوازده ساله یا حتی ممیز است، چطور وقتی که می‌خواهد یک کار خلاف انجام بدهد پدر و مادر او را تنبیه می‌کنند، مثلاً فرض کنید که مریض است و می‌خواهد برود یک غذای نامناسبی بخورد، طعام نامناسبی بخورد، پدر و مادر او را تنبیه می‌کنند، این هم در اینجا حکم تنبیه را دارد.

روایت دیگر، روایتی است که عن ابی عبدالله علیه السلام است و مثل همین است که در اینجا است. پس بنابراین، این روایات دلالت بر تنبیه صبی می‌کند، در موقعی که این صبی قبل از بلوغ، اسلام را طرد کند و ملل دیگر را انتخاب کند.

روایاتی که در اینجا هست یکی روایات مرتد ملّی را در اینجا بیان می‌فرماید: محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن علی بن جعفر عن اخیه فی حدیث قال: قلت: فنصرانیّ أسلم، معلوم می‌شود این حدیث مقطوع است، در مورد نصرانی و غیر نصرانی، مسلمان باشد، حالا در مورد نصرانی حضرت این را بیان می‌کند: فنصرانیّ أسلم ثم ارتدّ، قال یستتاب فإن رجع و الّا قُتل.

دیگری هم شبیه به همین است، عن أبی جعفر علیه السلام فی المرتد یستتاب فإن تاب و الّا قُتل.

روایت دیگر، روایت جمیل بن درّاج است عن أحدهما علیهما السلام فی رجل رجع عن الاسلام، فقال: یستتاب فإن تاب و الّا قُتل خب فی رجل رجع

نمی‌توانیم بگوئیم در اینجا این مطلق است، این مبهم است، چون شرائط اطلاق فرق می‌کند، در شرائط اطلاق ما می‌رسیم به آن. به عنوان مجمل بیان می‌شود، ببینید، یک وقتی متکلم می‌گوید: یکی از اسلام برمی‌گردد، رجل ارتدّ، رجل رجع عن الاسلام، یکی از اسلام برمی‌گردد. بعد حضرت در اینجا می‌فرماید که یستتاب، باید توبه داده بشود. یک وقتی نه، سائل این است که می‌گوید رجل رجع عن الإسلام، اگر یک مردی برگردد از اسلام چه باید کرد؟ خب، یک وقتی من می‌گویم یکی از اسلام برمی‌گردد، یک وقتی می‌گویم: اگر مردی برگشت، این دو لحن کلام خیلی تأثیر دارد در استفاده اطلاق و عدم استفاده اطلاق. یک وقتی می‌گویم که رجل رجع عن الاسلام، رجل، و این نکته مهمی است! این نکته‌ای که ما می‌گوئیم اکثر این اطلاقات در مقام اجمال هستند به خاطر این است که به این نکته، اصولیین پی نبرده‌اند، که متکلم، نحوه تکلم او به چه کیفیتی است؟ یک وقتی فقط منظور متکلم، بیان حکم است، یک وقتی منظور متکلم تشخیص موضوع است.

اگر بیان حکم باشد، فقط یک حکمی را می‌خواهد بیان کند، یا بن رسول الله، رجل رجوع عن الاسلام، یک نفر از اسلام برمی‌گردد، چکار باید کرد؟ راوی در اینجا فقط می‌خواهد حکم رجوع از اسلام را بداند اما کیفیاتش، کدام رجل، ملی، فطری، اینها را هیچ اصلاً مدّ نظر ندارد، به اصطلاح به عنوان این که می‌گوئیم فقط اخبار از مای شارحه، همین، دیگر مای حقیقه مد نظر نیست، گرچه ما گفتیم مای شارحه نداریم حالا بنا بر ممشای با قوم، یک وقتی از مای شارحه می‌خواهد سؤال بکند. فرض کنید می‌گوید که فلان گیاه چیست؟ می‌گویند فلان گیاه، گیاهی است که می‌ریزند در آتش یا آبگوشت و می‌خورند، اما اینکه چیست، خصوصیاتش چیست؟ نمی‌گوید.

یک وقت می‌گوید فلان گیاه چیست؟ می‌گویند: آقا، فلان گیاه، اینجا این طور است، در آنجا در می‌آید. این خواص را دارد، این خصوصیات را دارد و برای این امراض مفید است و موارد استعمالش را هم می‌گویند، این مای حقیقه می‌شود. خب در صورت اول، این اخبار، اخبار اجمالی است. در صورت دوم، این اخبار اخبار حقیقی است.

در مقام اجمال و مقام اطلاق، فرق این است که در مقام اجمال، فقط منظور متکلم یا منظور امام علیه السلام، صرف بیان اجمالی مسأله است، اما بیان تفصیلی او، این می‌شود به مقام اطلاق. لذا اگر یاد آقایان باشد قبلاً گفتیم که بین اطلاق و بین عموم هیچ فرقی نیست الا اینکه در عموم، الفاظ دالّه بر عموم است، اما در اطلاق، لفظ دال بر عموم نیست، ولی از نقطه نظر مصداق و از نقطه نظر متفاهم عرفی و از نقطه نظر دلالت دالّ کلامی و لفظی، هم عموم و هم اطلاق، دلالت تام دارند بر جمیع افراد و مصادیقشان و دال بر ترتب حکم است بر جمیع افراد و مصادیق، از این نقطه نظر هیچ فرقی بین اطلاق و بین عموم نیست و ۹۰٪، تسعین بالمئه، تمام اشتباهاتی که در اینجا اصولیین کردند بین اجمال و بین اطلاق، این برگشتش به این است که نحوه بیان مسأله را خلط کردند، متوجه نشدند که این نحوه بیان، این موجب می‌شود...

لذا فرض کنید که در این مورد اگر کسی دیگر باشد، این طوری می‌کند، مثلاً در روایت جمیل می‌فرماید که، فی رجل رجوع عن الاسلام، فقال: يُستتاب فإن تاب، و الا قتل، خب، اگر یک شخصی در اینجا سؤال کند که یا بن رسول الله، آخر این چه حکمی است که شما می‌فرمایید؟ رجل رجوع عن الاسلام يُستتاب و الا قتل، این، يُستتاب و الا قتل، این در اینجا چیست؟ - اینی که من الآن دارم خدمتان عرض می‌کنم به خاطر این است که مطالبی که بعد می‌خواهد بیاید، بر این اساس است - این چیست؟

اگر واقعاً منظور امام علیه السلام این باشد که در مرتد باید استتابه داده بشود و آلا قتل، خب از اول حضرت می فرمود که این حکم استتابه و قتل بعد از استتابه، این مختص به مرتد ملى است، نه عام و شامل به نسبت به مرتد ملى و مرتد فطرى. خب این کارى ندارد، امام علیه السلام بفرماید المرتد على قسمین، مرتد فطرى و مرتد ملى، ملى یستتاب و آلا قتل، الفطرى لا یستتاب و قتل، خب چرا حضرت این را نفرمود؟ متکلم آخر وقت کم نمى آورد که حالا فرض کنید که شماره بیندازد مثل تلفن، تلفن راه دور یا مثلاً تلگراف که هر کلمه اش فرض کنید که یک تومان یا دو تومان پولش است، اینها به خاطر اینکه وقت کم می آورند اینقدر تلگرافی بخواهند...، نه آقا جان، نشسته دارد سؤال می کند و تا ظهر هم امام در مسجد مدینه می نشست، افراد می آمدند و سؤال می کردند، خب، این که کارى ندارد که حضرت...، این مقام را می گوئیم مقام اجمال.

سؤال: خب این با قرینه روایت دیگر روشن شد از خود روایت چطور ما می توانیم این اجمال

را بدست بیاوریم؟

جواب: ببینید، فرض کنید که یک وقتی راوی آمده نشسته، قبلاً یک سؤال کرده، این سؤالش مربوط به اقسام مرتد است، بعد حضرت این مرتد فطرى را بیان کرده، مانده مرتد ملى، اینجا یک نفر می آید یک سؤال می کند، فرض کنید که آقا در مورد مرتد ملى حکم چیست؟ حضرت می فرماید که یستتاب و آلا قتل، آن مقدار از روایت را ما نمی دانیم، چون از مجلس امام علیه السلام که فیلمبرداری نکردند که ما بدانیم قبل از این، کى، چى پرسیده، نه! ما وسائل الشیعه را باز می کنیم، باب أنّ المرتد عن ملّة یستتاب، اصلاً خبر هم نداریم، که این که الآن فرض کنید که روایت جمیل بن درّاج هست، این جمیل، الآن در چه وضعیتی بوده، قبلاً از امام...؟

ببینید اینها خیلی مطالب و نکات مهمی است، اینها مطالب، مطالب روائی است و بسیار جای دقت است، همینها خیلی به انسان فهم می دهد که انسان بداند این جمیل که آمده سؤال کرده، مرتجلاً و ابتداءً و اولاً بلا اول این سؤال را کرده از امام، یا اینکه قبلاً این سؤال مطرح شده و بعد جمیل...، لذا به واسطه عدم درک صحیح کیفیت تکلم و تخاطب، خیلی از اشتباهات برای فقیه پیدا می شود، خیال می کند که این روایت الآن مطلق است، رجل رجع عن الاسلام، فقال: یستتاب و آلا قتل، خب این می گوید این منافات دارد با روایاتی که دلالت می کند بر اینکه لایستتاب. خب چه اشکال دارد امام بگوید لا یستتاب، خب، این، رجل رجع عن الاسلام حضرت بگوید، لا یستتاب، آن شقه را بیان کند، یعنی شقه مرتد فطرى را بیان کند. چرا حضرت آمد این شقه را بیان کرد؟ اینجاست که ما به این

نکته می‌رسیم که در مورد ارتداد باید اول استتابة باشد، یعنی در اینجا جمیل در نحوه ملّی و فطری نیامده سؤال بکند، آمده از اصل ارتداد سؤال کرده. مسأله ملّی و فطری، این از موضوعات متفرعه بر ارتداد است و این مطلب، مطلب مهم است. مطلب مهم این است که اولاً بلا اول، اگر یک فردی مرتد شد، این را نباید بکشند. چه ملّی باشد، چه فطری باشد، نه، اولاً بلا اول یُستتاب، یُستتاب و الّا قتل، باید توبه‌اش بدهند، اگر توبه نکرد، باید که کشته بشود. مقتول بشود. آن وقت حالا که یُستتاب و قبول نکرد، حالا باید چه کارش کنند؟ حالا دو جور می‌شود: یا ملی می‌شود یا فطری می‌شود، اگر فطری بود، قتل، اگر ملّی بود باید توبه مطابق، یعنی نگهش دارند ثلاثة ایام، توجه فرمودید؟ آن ثلاثة ایام را اسمش را می‌گذارند استتابة، نه اینکه از اول نسبت به مرتد فطری هیچ اقدامی نکنند فوراً شمشیر را بگذارند زیر گلویش و نسبت به مرتد ملی ثلاثة ایام صبر کنند و بعد او را از بین ببرند. اینجا است که ما می‌فهمیم این روایت، اصلاً در مقام تعیین ملّی و فطری نیست، این برگشتش به چیست؟ به این ...

... باید روایات را دسته بندی کنیم [و بعد حکم را بدست بیاوریم] لذا چون یک عده متوجه این مطلب نشدند، آمدند گفتند نه آقا، این روایت در مقام اطلاق است دیگر، یستتاب و الّا قتل. این روایت مطلق نیست، این روایت فقط اصل ارتداد را بیان می‌کند، این با روایاتی که دلالت می‌کند بر مرتد ملی، ما می‌آئیم این، فی رجل رجع عن الاسلام را، این رجل که مطلق هست، این مطلق را ما می‌آئیم تخصیصش می‌زنیم به مرتد ملّی نه به مرتد فطری، در حالتی که اینجا اصلاً مقام، مقام اطلاق و اجمال نیست، این مقام، فقط مقام تبیین اصل مسأله ارتداد است، نه کیفیت و شقوق ارتداد، ارتداد ملّی و ارتداد فطری.

سؤال: خب چه فرقی دارد با آن روایت ...

جواب: یُقْتَل، بله،

سؤال: بدون استتابة

جواب: در آنجایی که یقتل بدون الاستتابة، در آنجا باید ما حمل کنیم آن روایات را که راوی فارغ شده از بیان مسأله ارتداد، حضرت آمدند مسأله ارتداد را بیان کردند. حضرت ابتداءً، همین طور که من الآن دارم صحبت می‌کنم، بهذه کیفیه، یعنی اول مسأله ارتداد را من بیان می‌کنم، بعد آن وقت مسائل دیگر.

در مسأله ارتداد من می‌گویم که: رجل رجع عن الاسلام، یُستتاب، تمام، هذه المسأله فی خصوص الارتداد. بعد رجل رجع عن الاسلام، یُستتاب و الّا قتل، هذه کیفیه ینتهی الی المرتد الملّی،

و بعده هذا الرجل رجع عن الاسلام، لا بُدَّ أن يُقْتَلَ بدون الاستتابه، هذه المسأله ينتهي إلى الرجل المرتد الفطرى. پس بنابراین در وهله اول، حکم اصل ارتداد بیان می شود و در مراحل بعد، آن روایات، دلالت بر شقوق ارتداد می کند، پس الآن در اینجا بحث به اصل ارتداد است، یعنی به مجرد الارتداد لا نحکم علیه بالقتل و لا بُدَّ من الاستتابه، ...؟

پس بنابراین در مسأله ارتداد، این طوری که حضرت در اینجا می خواهد بفرماید این است که در اصل مسأله ارتداد، به مجرد [اینکه یک شخص، مرتد] بشود، نباید او را داخل در ملى کرد و نباید او را کشت، باید او را متوجه کرد، باید با او بحث کرد، باید با او تکلم کرد، استتابه در اینجا به معنای این است، بعد از این استتابه، آن ارتداد اصلی در اینجا می آید ثابت می شود، بعد از استتابه. پس ما دو جور ارتداد در اینجا می توانیم تصور کنیم: یک ارتداد بدوی هست و آن اینکه هر شبهه‌ای در شخص پیدا بشود، و حتی من این را خدمتتان عرض کنم که بسیاری از بزرگان، اینها درشان شبهه پیدا می شد! نقل می کنند می گویند که یکی از بزرگان بود، از معاریف نجف، این یک وقتی خدمت مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی رسید گفت: آقا، برای من عجیب شبهه‌ای پیدا شده در توحید و من به کسی نگفتم و دارم از بین می روم. دارم می میرم. الآن من مشرک شدم! ایشان فرمودند: شبهه‌ات چیست؟ شبهه‌اش را بیان کرد، یک شبهه‌ای در توحید داشت. یعنی از علماء بود، نه اینکه فرض کنید که نصرانی بود یا فرض کنید که یک شخص...، از علماء بود! گفت: شبهه‌ای در توحید برای من پیدا شده و من دارم کافر می شوم! ایشان فرمودند: مدتی با من باش. یعنی ملازم، مصاحب و ملازم با مرحوم آخوند ملاً حسینقلی باش. اتفاقاً یک وقتی این مطلب را هم مرحوم آقا می فرمودند. بعد ایشان یک اربعین با مرحوم آخوند ملا حسینقلی بود. فی السفر و الحضر، ملازم آخوند بود. در منزل ایشان می رفت، می آمد. در مسجد می رفتند مرحوم آخوند، ایشان هم می رفت در مسجد و به طور کلی...، بعد یک روز در مسجد کوفه نشسته بودند. دست این آقا کتاب لمعه مرحوم شهید بود. مرحوم آخوند، رو کردند به این شخص و گفتند که چه کتابی است در دستت؟ گفت: آقا لمعه است، شرح لمعه مرحوم شهید. گفتند که باز کن. همین! این هم همین طور باز کرد، اتفاقاً یک روایتی بود در آنجا مربوط به صلاة بود، مربوط به تجارة بود، مربوط به...، خلاصه یک روایتی بود. اصلاً حالا شاید ربطی هم به شبهه آن فرد نداشت، ایشان فرمودند: این روایت را بخوان، این روایت را خواند، تا روایت را خواند شک بر طرف شد، یعنی تمام آنچه که شک و اینها بود همه مرتفع شد. گفت: آقا من دیگر شک ندارم. ایشان گفتند: حالا دیگر برو. به این می گویند ارتداد بدوی. در ارتداد بدوی، اصلاً معنا ندارد که ما

بگوئیم این مرتد است. این ارتداد، ارتداد بدوی می شود.

آن وقت در اینجا دارد فی رجل رجع عن الاسلام، این رجل نه اینکه به قرینه یستتاب فان تاب و الا قتل، این مربوط می شود به مرتد ملی، که بگوئیم ذیل روایت مخصص یا مقید صدر روایت است. یعنی حکم در اینجا می آید قرینه می شود برای تقیید موضوع. موضوع را به، نصرانیُّ اسلم، مقیدش می کند به قرینه روایات دیگر، یعنی ما در اینجا روایات دیگری داریم، این روایات دیگر می آید، این موضوع ملی و فطری را - ببینید نکته در اینجا است که می خواهم برسم - روایات دیگر می آید موضوع ملی و فطری را مشخص می کند، وقتی مشخص شد، ذیل روایت، یستتاب فان تاب و الا قتل مخصوص می شود به مرتد ملی، نه به مرتد فطری. با این اختصاص، ما صدر روایت را که رجل رجع عن الاسلام است مقید می کنیم موضوع را به مرتد ملی، نه، ما این را نمی گوئیم. ما می گوئیم که این روایت اصلاً دلالت بر مرتد ملی و فطری نمی کند، وقتی که می گوید رجل رجع عن الاسلام، این اختصاص به مرتد ملی ندارد، این ارتداد بدوی را اصلاً بیان می کند. حضرت می گوید: در ارتداد بدوی باید استتابه باشد.

ما دو جور ارتداد داریم، دو جور هم استتابه داریم. اول ارتداد بدوی. مثل همین که برای این عالم پیش آمد. اینی که برای این عالم پیش آمد، این ارتداد، ارتداد بدوی است و به این ارتداد واقعی نمی گویند. همین می گویند: ردّ، شبهه‌ای که پیدا بشود می گویند: ارتد. این ارتداد، ارتداد بدوی است. ملازم با این ارتداد، استتابه بدوی است. استتابه بدوی یعنی بیان امور، محاجّه، مباحثه، مطالب را برای این شخص تبیین کردن، تعریف کردن، این را می گویند استتابه بدوی. خوب، بر این اساس اگر این استتابه مؤثر واقع نشد. می رود ارتداد ثانوی که ارتداد جدی هست، ارتداد واقعی.

در ارتداد جدی و ارتداد ثانوی که ارتداد واقعی هست، حکم تقسیم می شود به دو قسم: اگر ملی باشد، استتابه، به عنوان حبس ثلاثة ایام است. استتابه به عنوان ضرب و تهدید و مسائل جدی است. اگر این شخص استتابه کرد که کرد و الا قتل. در مرتد جدی در مورد فطری، یک مسأله‌ای که در اینجا هست، این است که قتل، چرا برای اینها...؟ به خاطر تخفیف. چون این شخص قبلاً نصرانی بوده، خوب دارای افکار نصرانی است. اسلام در اینجا آمده علاوه بر استتابه اولی، یک تخفیفی به او داده، یک مهلتی به او داده که این مهلت را...، و این عین عدل است، این عین عدل است که با هر کسی به مقتضای موقعیت و به مقتضای جوانب عمل بشود. به مقتضای ملی بودنش یک تخفیف هم در اینجا داده شده، اما حکمش در واقع قتل است، می بایست بکشندش، شارع در اینجا آمده از باب تخفیف و متناً علی العباد یک مهلتی هم به این داده است ولی در واقع چون حکم، حکم قتل است، لذا در مرتد

فطری این حکم را اجرا می‌کنند. پس دو جور ارتداد در اینجا داریم و دو جور استتابه، این یک بیانی که مربوط به این روایت است.

روایت دیگری که هست روایت جابر بن عبدالله است عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: أتى أمير المؤمنين عليه السلام، برجل من بنى ثعلبه، قد تنصّر بعد اسلامه؟، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام، ما يقول هؤلاء الشهود؟ فقال: صدقوا و أنا أرجع عن الاسلام فقال: أما أنك لو كذبت الشهود لضربت عنقك، وقد قبلت منك فلا تُعدّ، فإنك إن رجعت لم أقبل منك رجوعاً بعده. حضرت در اینجا می‌فرماید که اگر می‌آمدی و می‌گفتی شهود دروغ گفتند، من گردنت را می‌زدم ولی الآن چون راست گفت، مرد و مردانه آمدی گفתי، بله، خلاصه این دینی که الآن به ما می‌گویند ما نمی‌خواهیمش، چون مرد و مردانه گفתי، ما از تو قبول می‌کنیم ولی دیگر این کار را نکن و خلاصه نیا این مطالب را بگو، خب البته این روایت هم روایتی است که آن کیفیت استتابه و فلان و این حرفها را بیان نمی‌کند. روایت دیگر...

سؤال: اگر شهود را تکذیب می‌کرد، در حقیقت ردّ ارتداد خودش را می‌کرد...

پاسخ: ببینید اگر تکذیب شهود را می‌کرد، چون شهود مسلم بودند، یعنی در تأییدشان، این شهود صادق بودند، بنابراین یک عناد در اینجا مطرح می‌شود که این شخص از یک طرف اظهار ارتداد می‌کند، از یک طرف انکار ارتداد را می‌کند به واسطه شهود، در این صورت عناد مشخص می‌شود، وقتی که عناد مشخص شد، آن وقت این مطالب ما در اینجا پیدا می‌شود که این معلوم می‌شود که قصد دارد. یعنی قصد ایذاء دارد، قصد اضرار دارد، قصد افساد دارد، این مطلب است، حضرت این را می‌خواهند بگویند. ولی می‌گویند: نه، این خیلی راحت و صادقانه آمد گفت: بله، من مرتد شدم و الآن من، أرجع الى الاسلام، من به اسلام برمی‌گردم

سؤال: پس این روایت، یک نوع تخفیفی است برای مرتد فطری؟

جواب: بله، البته این مرتد، مرتد ملّی است، قد تنصّر بعد اسلامه.

روایت دیگر، روایت، ابی عبدالله عليه السلام است، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام المرتد عن الاسلام، تُعزّل عنه امرأته و لا تُؤكل ذبيحته و يُستتاب ثلاثة أيام، فان تاب و الّا قتل يوم الرابع.

سؤال: در روایت قبل اگر شهود را رد می‌کرد، دیگر استتابه نداشت؟

پاسخ: اگر شهود را رد می‌کرد، نه دیگر.

سؤال: باز نصرانی بود، در روایت قبل که فرمودند سه روز استتابه بدهند بعداً...،

جواب: ببینید حضرت که در اینجا...،

سؤال: ولو اینکه عناد هم داشته باشد

جواب: نه، عناد داشته باشد نه، در اینجا دیگر استتابة ندارد، چون استتابة...،

سؤال: بالاخره مرتد ملی است

جواب: مرتد ملی باشد، ولی مرتد ملی را اگر در مقام انکار و اینها باشد، باز دلیل ندارد بر اینکه

استتابة...، استتابة برای تخفیف است نه برای کسی که...، یعنی ببینید! در اینجا حکم استتابة وقتی که

یک حکم متناً علی العباد باشد، پس بنابراین نفس استتابة ثلاثة ایام نمی تواند موضوعیت داشته باشد،

استتابة ثلاثة ایام از باب متناً علی العباد است و تخفیف برای رجوع است، اما اگر فرض کنید که از اول

فهمیدیم این شخص معاندی است، استتابة ثلاثة ایام نمی خواهد همان جا باید او را بکشند.

سؤال: اگر تکذیب کند شهود را...

جواب: نه،

سؤال: اثبات نشود که...

جواب: نه یک وقتی که تکذیب می کند می گوید اینها اشتباه فهمیدند من منظورم این نبود، این

را می خواهد بگوید- عرض کردم اینها همه چیزهایی است که انسان با فهم الحدیث اینها را بایستی که

بگوید- وقتی تکذیب می کند یک وقتی است که می گوید اینها دروغ می گویند، یک وقتی نه، می آید

می گوید که اینها اشتباه فهمیدند، من منظورم این نبود. خب خیلی وقتها انسان مطالب را اشتباه می فهمد

دیگر. اشتباه می فهمد و بعد حکم تکفیر را می دهد که برای ما دادند دیگر! البته سه سال است عوضی

می فهمند نه اینکه...!

و عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمعون عن عبد الرحمن،

عن... عن أبي عبد الله قال: قال امير المؤمنين: المرتد عن الاسلام تُعزل عنه امرأته و لا تؤكل ذبيحته و

يستتاب ثلاثة أيام، فان تاب، و الا قتل يوم الرابع. این هم یک روایت.

روایت دیگری هست در اینجا: ان بنی ناجیه قوماً كانوا يسكنون الأسياف و كانوا قوماً يدعون

فی قریش نسباً و كانوا نصاری، فأسلموا، ثم رجعوا عن الاسلام، فبعث امير المؤمنين عليه السلام، إعل

بن القيس التميمي، فخرجنا معه، فلما انتينها الى القوم جعل بيننا و بينه أمارة، یک علامتی گذاشت که

اگر من این کار را کردم شما بکشید فقال: إذا وضعت يدي على رأسی فضعوا فيهم السلاح، فأتاهم

فقال: ما أنتم عليه؟ فخرجت طائفة فقالوا: نحن نصاری فأسلمنا لا نعلم ديناً خيراً من ديننا، یعنی اسلام،

فنحن عليه، و قالت طائفة: نحن كنا نصارى ثم اسلمنا ثم عرفنا أنه لا خير من الدين الذي كنا عليه، فرجعنا اليه، يعني برگشتند دوباره نصرانی شدند. فدعاهم الى الاسلام ثلاث مرّات فأبوا، اباة کردند، فوضع يده على رأسه، قال: فقتل مقاتليهم، و سبى ذراريهم، قال: فأتى بهم علياً عليه السلام فاشتراهم مصقلة بن هبيرة بمئته ألف درهم فأعتقهم و حمل الى علي عليه السلام خمسين ألفاً فأبى أن يقبلها، قال: فخرج بها فدفنها في داره و لحق بمعاقبة، قال: فأخرب أمير المؤمنين عليه السلام داره و أجاز عتقهم، اين روايت، روايتی است که در مورد اينها هست و اين دلالت می کند بر اينکه اينها در مقام مقاتله برآمدند، لذا با اينها، اين شخص مقاتله کرد و قتال کرد.

روایت دیگر، روایت محمد بن علی...،

سؤال: مرتدین که در مقام مقاتله نبودند؟

جواب: خب، حضرت با مقاتلینشان جنگیدند، نه با افرادی که جنگ نکردند، یعنی با آنهایی که در مقام قتال بودند.

یکی هم روایت، محمد بن علی بن الحسين

سؤال: ...؟

جواب: بله و اين روايت تأیید می کند که استتابة ثلاثة ايام یک حکم بطی نیست، یک حکم تخفیفی است در مقام عدم عناد. اما اگر مقام مقام عناد باشد، اصلاً استتابة ثلاثة ايام نمی خواهد. اين تأیید همین مطلب ما بود در اینجا.

محمد بن علی بن الحسين، قال: قال علي عليه السلام: إذا أسلم الأب جرّ الولد إلى الإسلام، ولد هم به اسلام بايد منتسب بشود، فمن أدرك من ولده داعي إلى الاسلام فإن أبي قتل، و إن أسلم الولد لم يجرّ أبويه و لم يكن بينها ميراث. خب، اين هم روايتی است که احد الأبوين مسلم باشند، مرتد ملّي یا فطري است.

بحث دیگر درباره المرأة المرتدة است که لا تُقتل بل تُحبس و تُضرب و يُضيق عليها:

این روايت به روايت طوسی معروف شده، في المرتدة عن الاسلام قال: لا تُقتل و تُستخدم خدمة شديدة و تُمنع الطعام و الشراب إلا ما يُمسك نفسها، و تُلبس خشن الثياب، و تُضرب على الصلوات این هم یک روايت که دليل بر این است که اصلاً در مورد زن، چون زن در تحت احساسات واقع می شود، یکی از مواردی که مربوط به زن هست و دلالت بر نقصان عقل زن می کند، ببینید چقدر روایات، روایات دقیقی است، اینهایی که می گویند عقل زن کامل است، بیایند اینها را ببینند، زن یک

موجود احساسی است و این موجود احساسی خیلی زود تحت تأثیر واقع می‌شود، نمی‌تواند تحمل کند، فوراً انکار خدا و توحید و رسالت و مبدأ و معاد و همه چیز را می‌کند، می‌گوید اصلاً دینی وجود ندارد. لذا در این گونه موارد، اسلام چون یک دین منطقی است و یک تشریح منطقی هست مجال می‌دهد به این افراد، اگر زن آمد انکار کرد، فوراً او را اعدام نمی‌کنند، فوراً او را نمی‌کشند، بلکه در اینجا او را نگه می‌دارند، او را حبس می‌کنند و او را در موضع راحت نمی‌گذارند. ببینید انسان خیلی عجیب است، اتفاقاً این روایات، خیلی روایات عالی است، یعنی انسان خیلی مطالب را از آنها می‌تواند دریابورد، اگر انسان همیشه در موضع استراحت باشد، هیچ وقت به خودش توجه نمی‌کند، این فشارها است که برای انسان حقایق را روشن می‌کند، اگر انسان همیشه در ناز و نعمت باشد، همیشه متنعم باشد، همیشه...، هیچ وقت به فکر معاد نمی‌افتد، هیچ وقت به فکر خدا نمی‌افتد، هیچ وقت به فکر آخرت نمی‌افتد، چون در...، اما وقتی که فشار بر انسان آمد، انسان متوجه خودش می‌شود، خلأ خودش می‌شود، نقصان خودش می‌شود، آن مسائلی که مربوط به خودش است می‌شود تا آن حقایق برای انسان بوجود بیاید و انسان رشد پیدا کند، دقیقاً همین مسأله در مورد ارتداد است، اولاً اسلام آمده با زن، به عنوان یک موجودی که شدیداً تحت تأثیر احساسات است، زن را این طور می‌داند و حکمی که روی این می‌آورد؛ این حکم مطابق با مرد نیست، در مورد مرد، اعدام اما در مورد زن باید حکم...، این خیلی عدالت است دیگر! این واقعاً کمال عدالت است، که باید اینجا بر اساس احساسات عمل کند.

پس معلوم می‌شود حکم ارتداد، اولاً بلا اول این یک حکم عقلی است. یعنی بر اساس عقل و شعور و علم و درایت رفته است نه اینکه ارتداد از اول یک حکم بطنی موضوعی لا یتغیر و لا یتدبّل است که هیچ گونه عقل و منطق و علم در اینجا راه و طریقی ندارد. لذا آمده حکم مرد و زن را از اول جدا کرده. راجع به مرد آن طور، راجع به زن این طور، چون زن تحت احساسات واقع می‌شود. شوهر دعواش می‌کند، این اصلاً خدا را انکار می‌کند می‌گوید: اصلاً خدایی وجود ندارد. این چیه که خدا آمده همه امتیازات را به مردها داده، به زنها اصلاً امتیاز نداده. من این خدا را قبول ندارم. فوراً می‌گوید قبول ندارم و من دیدم که بعضی‌ها دیگر نماز هم نمی‌خوانند یعنی تا یک فشاری به آنها وارد بشود، اصلاً نماز را هم می‌گذارند کنار، دیگر نماز هم نمی‌خوانند. خب اینکه بگوید آقا مرتد شدی، همان جا بگیرد این را سیاهش کند، اینکه نیست این طور! صبر می‌کند، بابا حالا خب تو آمدی دعواش کردی، زدی، آمدی در فشار گذاشتی حالا یک خرده به او بخند، یک خرده به او محبت بکن، همه را

قبول می‌کند، هم خدا را و هم پیغمبر را، و چیزهای دیگر را، همه را قبول می‌کند. خب این یک مسأله است. حالا آمد و مرتد شد، نه، حالا اگر که مرتد شد، این را نباید رها کرد؛ باید در یک موضع مناسبی قرار داد که این موضع مناسب، او را در فکر خودش متصلب نکند، مُتَحَجَّر نکند، بلکه او را به خود بیاورد. لذا دارد تُسْتَعْمَدُ شَدِيدَةً وَ تُمْنَعُ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَّا مَا يَمْسُكُ نَفْسَهَا وَ تَلْبَسُ خُشْنَ الثِّيَابِ

سؤال: پس سلوک هم مال این است که در حقیقت مرتدها را برساند به توحید واقعی؟

جواب: خب بله دیگر، همه ما مرتد هستیم، واقعه را نگاه بکنیم مرتد هستیم، اینها همه‌اش برای این است. **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿٦﴾** ﴿العلق، ٦﴾ **أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿٧﴾** ﴿العلق، ٧﴾ عجیب آیه‌ای است واقعاً، استغناء طغیان می‌آورد! استغناء طغیان می‌آورد! کسی که استغناء نداشته باشد این...، لذا دیدید که این کسانی که دور و بر پیغمبر و اینها بودند، اینها همه افراد بی بضاعت بودند، مستضعف بودند. خیلی کم افرادی پیدا می‌شدند که اینها غنی بودند و به دنبال پیغمبر بودند. به دنبال بزرگان هم همین طور. آنهایی که می‌آیند و اهل پول و فلان و این حرفها هستند، استغناء هستند روحیه طلب در آنها خیلی کم است. روحیه طلب، در افرادی است که آن افراد، اینها جهات صارفه و منحرفه و مانعه از طریق و راه برای آنها نیست. این هم یک مطلب. ما همچنین حال درست و حسابی هم نداریم!

روایت دیگر، روایت محمد بن علی بن الحسین است، عن ... عن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال: إذا ارتدت المرأة عن الإسلام لم تقتل و لكن تحبس أبدأً خب این هم دلالت می‌کند بر اینکه به طور کلی حکم قتل بر مرأه وجود ندارد.

باسناد... عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا يخلد في السجن إلا ثلاثة: الذي يمسك على الموت، یعنی یک کسی ... و المرأة ترتد عن الإسلام و السارق بعد قطع اليد...

سؤال: یمسک علی الموت؟

جواب: یک شخصی یکی را می‌گیرد، آن یکی می‌آید گردنش را می‌زند، این را باید حبس ابد کرد، یعنی شریک در قتل.

روایت دیگر: عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: المرتد يستتاب فان تاب و ألا قتل، و المرأة تستتاب فان تابت و ألا حبست في السجن، و أضربها، به او ضرر می‌رسانند، این هم روایت دیگر.

یک روایتی در اینجا هست این روایت با آن روایتی دیگر فرق می‌کند. قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی ولیدة كانت نصرانیة فأسلمت و ولدت لسیدها، ثم إن سیدها مات و أوصی بها عتاقة

السريه على عهد عمر فنكحت نصرانياً ديرانياً و تنصرت فولدت منه ولدین و حُبلت بالثالث، فقضى فيها أن يعرض عليه الإسلام، فعرض عليها الإسلام، فأبت، فقال: ما ولدت من ولد نصرانياً، فهم عبيد لأخيهم الذي ولدت لسيدها الأول، و أنا أحبسها حتى تضع ولدها، فاذا ولدت قتلتها این روایت دلالت بر قتل می کند که خب در این روایت، باید نظر بشود و علت قتلی که در این روایت هست، باید روشن شود. این از آن مواردی است که خب، باید در آن نظر بشود. که البته در اینجا شیخ گفته که این از احکام اختصاصی است، از قضاوت‌های اختصاصی است و تسری به غیر داده نمی شود. این از موارد مخصوص است. اما در اینجا باز ما می توانیم راجع به این قضیه بحث کنیم و در اینجا خود مرحوم شیخ حر می فرماید که: و لعلها تزوجت بمسلم، ثم ارتدت و تزوجت، فاستحقت القتل لذلك، که این هم دلیل نمی شود، نه، این دلیل بر این قتل در اینجا نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله دیگر، حکمش قتل نیست.

تا اینجا احکام مرتد بود، از این به بعد احکام مربوط به زندیق و منافق و ناصب است، اینها را هم که خب بایستی که بخوانیم. چون راجع به اینها هم مطلب هست. اینها هم اگر برگردند، یا یکی ناصبی بشود یا سب کند، در اینجا چه حکمی دارد که اینها از احکام مهم است. مخصوصاً در این دوره و زمان که خیلی‌ها ممکن است که سب کنند یا هتک احترام کنند و اینها، باید ببینیم که چه حکمی پیدا می کند که انشاء الله دیگر برای بعد.

...یک وقتی عصبانی می شود سب می کند، یک وقتی نه، اصلاً به طور کلی می گوید آقا این

چیست مسخره بازی در آوردند! اصلاً این دین نیست! چیزی نیست! پیغمبر!...

سؤال: این سبی که طرف مثلاً به امیرالمؤمنین می کند این چکار به عصبانیت دارد؟ طرف

عصبانی می شود به خودش لطمه می زند پس این نسبتی با اعتقاداتش دارد دیگر؟

جواب: کدام؟

سؤال: شخصی که سب می کند به ائمه علیهم السلام،

جواب: خب این هم همین طور است، سب به ائمه هم موجب ارتداد است دیگر، چون سب

اگر...

سؤال: سب از خشمگینی اش و ناراحت عصبی اش بوده، مثلاً عصبانی بوده؟

جواب: نه، فرض بکنید که یک آخوندی یکی را عصبانی کرده، این به جای اینکه به آن آخوند

فحش بدهد به ائمه می گوید ای بر پدر آن دینی که اینها مثلاً... پیغمبری که آمده این طوری همه را چی چی کرده، حالا اگر پیغمبر را برایش خوب تعریف بکنند این نمی گوید اشکال سر این است، مثل زنی که از دست شوهرش عصبانی است به خدا فحش می دهد دیگر! چکار کند خب به خدا فحش میدهد دیگر...!

سؤال: مرتد ملی بودن...

یک وقتی یک بنده خدایی مسائلس را با ما مطرح کرده بود و این حرفها، یک خانمی بود و خب با شوهرش اختلاف داشت و اینها، بعد ما می خواستیم اختلاف این دو تا حل بشود، البته خب آدم نمی تواند که هر چیزی را که به این می گوید به او هم بگوید، یا فرض کنید که هر چیزی که انسان به شوهر می گوید نمی تواند انسان به زن هم بگوید، خب اینها با هم فرق می کنند، بعد یک وقتی من داشتم راه و روش کیفیت برخورد این خانم را با یکی دیگر بیان می کردم، شما وقتی که می آئید این کار را بکنید و این کار را بکنید، فلان بکنید و این حرفها، اتفاقاً این هم داشت گوش می داد که من دارم راجع به شوهرش این مطالب را عنوان می کنم، خب من یک برداشتی از شوهرش داشتم که او ندارد، این خیال کرد که من دارم جانب شوهرش را می گیرم در این زمینه، ما هم نمی دانستیم که این اصلاً آمده، ما خیال می کردیم که فقط شوهرش آمده، این زنش مثلاً رفته به اندرونی و اینها، نگو این زن هم بغل شوهرش نشسته، منتهی در آن اطاق بغل، بلند شده بود و گفته بود که اگر این راه و پیغمبر و اینها، این است، اصلاً ما هیچ چیز را قبول نداریم، گذاشته بود و رفته بود، مدتی و خیلی خلاصه...، یکی دو ماهی خلاصه، بعد دیگر خودش متوجه اشتباهش شده بود و آمده بود و از این صحبتها. زن هم همین است دیگر، زن معمولاً...، اینها دایر مدار...، چون مسأله فقط شناخت مطرح نیست، حالا این مطالب را هم ما می آئیم می گوئیم، علم فقط کفایت نمی کند. به کارگیری علم در اینجا کفایت می کند که این برمی گردد به نفسانیات انسان، آنهایی که امروز یک حرفی را می زنند، فردا یک حرف دیگر، این چیست قضیه؟ علمشان که اضافه نمی شود، شرائط، اینها را در وضعیتی قرار می دهد که این استفاده را از این علم بکنند، فردا شرائط، آنها را در یک وضعیت دیگری قرار می دهد که استفاده دیگری را از این علمشان بکنند، درست مخالف هم.

سؤال: در مرتد ملی بودن آیا به طور رسمی پدر و مادرش نصرانی و اینها باشند یا نه اگر اعتقادات، اعتقادات ثنویت باشد کفایت می کند؟ ما حدیث هم داریم که کل مولد یولد علی الفطره یا باید بر اساس فطرت توحید را قبول داشته باشد یا اینها همه یهودی و نصرانی حساب می شوند قاعدتاً،

عقائد، عقائد یهودی، نصرانی است، حالا اگر یک نفر ظاهراً پدر و مادرش مسلمان هستند ولی ثنویت را قائل است و این بچه‌هایش بعداً مرتد بشوند، مرتد ملّی حساب می‌شوند یا فطری؟ بر چه اساس می‌شود؟

جواب: ببینید، اگر این شخص واقعاً معتقد به ثنویت است، یعنی واقعاً مرتد است به اینکه دو تا خدا هست و اصلاً انکار توحید را می‌کند و وقتی که با او صحبت بشود و این حرفها، قبول نکند، مثل همین قضیه یزدان و اهرمن که از قبل بودند، خب این کافر است، بچه‌های این شخص هم مسلمان نیستند، یک وقتی نه، عرض کردم این مباحث، مباحث خیلی گسترده‌ای است، می‌آئیم می‌بینیم اینها یک عقایدی دارند که اگر به آن عقاید نگاه کنیم، بابا، مراجع تقلیدمان هم همه یهودی و نصرانی هستند، یعنی اختصاص ندارد به این چیز، همه را نگاه بکنید، اینها همه، اصلاً قائل به توحید نیستند، یک عده قائل به جبر هستند، یک عده قائل به تفویض هستند، یک عده قائل به قدریه هستند، به این ارتداد نمی‌گویند، یعنی تحقیقاً اگر شما بیائید با یک شخصی که رساله دارد، بیائید راجع به مسائل توحید نگاه بکنید، می‌گوئید این قائل به ثنویت که چه عرض کنم قائل به الفیت هستند، هزار تا آلهه اینها قبول دارند، هزار تا...! آن شرک واقعی، آن شرک حقیقی، در همه وجود دارد، در همه وجود دارد، إِنَّ الشَّرْكَ لَآخْفَىٰ مِنْ نَمْلَةٍ سَوْدَاءٍ فِي حَجْرٍ أَسْوَدٍ فِي الْيَلَةِ الْمَظْلَمَةِ أَمَا كَسَىٰ بِهِ إِيْنَهَا مَرْتَدٌ نَمِيٌّ گوید، مرتد در اینجا به این گفته می‌شود که اصول ظاهری حکم را و حقایق را، اینها آن اصول ظاهری را بخواهند انکار بکنند

سؤال: ...؟

جواب: نه نمی‌توانیم. نخیر، نه،

سؤال: ...؟

جواب: شهید ثالث، بله،

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ